



تحلیل فرهنگی قیم سالاری در اداره اموال محجورین از دیدگاه فقها امامیه و حقوق موضوعه

زهرا پروانه^۱ - زیور جلیلیان^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۳۰

چکیده

دیدگاه اسلام بر مبنای اصول و قواعدی است که در هیچ کدام از ادیان الهی، این دید با چنین وسعت و عظمتی وجود نداشته است. کیان خانواده، جزو محورهای اساسی در جامعه بوده و اصول ۱۰ تا ۲۱ قانون اساسی نیز مبین این قاعده‌ی کلی است. اسباب حجر از نظر امامیه، شش مورد است: صغر، جنون، بندگی، مرض، فلس و سفه و فقهای اهل سنت در مورد زوجه و رده را هم بر آن می‌افزایند ولی قانون مدنی ایران فقط جنون، سفه و صغر را موجب محجوریت می‌داند. فقهای شیعه رشد و بلوغ را به عنوان لازمه‌ی خروج صغیر از حجر معرفی می‌کنند. سن مورد قبول برای احراز بلوغ در قانون مدنی به تبعیت از فقه شیعه، ۹ سال تمام قمری برای دختر و ۱۵ سال تمام قمری برای پسر دانسته شده است. در حقوق ایران، قیم باید دارای اهلیت کامل و شایستگی اخلاقی و قابل اعتماد باشد، به علاوه، با استناد به ملاک ماده ۱۱۹۲ قانون مدنی که مربوط به وصایت است، می‌توان گفت که اگر محجور مسلمان باشد، نمی‌توان برای او قیم غیر مسلمان تعیین کرد، همچنین با استناد به ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی اشخاص ذیل نباید به سمت قیمومت تعیین شوند. یک حقوقدان با اشاره به ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی مقرر می‌کند: «مواظبت شخص مولی‌علیه و نمایندگی قانونی او در همه امور مربوطه به اموال و حقوق مالی او با قیم است». قیم باید حتما در اداره امور قیم مورد توجه داشته باشد رعایت غبطه و مصلحت محجور است.

واژگان کلیدی: محجورین، قیم، اهلیت، حجر، قیمومیت

^۱ دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، ایلام، ایران. (نویسنده مسئول)

Parvanezahra1368@gmail.com

^۲ دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، ایلام، ایران.

Zivar.jalilian.1397@gmail.com

مقدمه

اداره اموال از جمله مباحثی است که در فقه و حقوق ایران از اهمیت زیادی برخوردار است و در این رابطه، موارد و مباحث زیادی مطرح شده است. از جمله مهم ترین این موارد، مباحث مربوط به نقش قیم در اداره اموال محجور است. در فقه اسلامی و حقوق ایران، جنبه های مختلف این امر مورد بررسی قرار گرفته است. محجورین، به علت ناتوانی در اداره و تنمیه اموالشان، از طریقی مورد حمایت قرار گرفته است، آنها از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند، تصرف آنها در اموال و حقوق مالی باطل یا غیر نافذ است و از طرفی اداره و تنمیه اموال محجورین و تأمین نیازهای مالی آنها از اموال خودشان، ضرورتی انکار نشدنی است؛ پس نیازمند مکانیزمی برای این دو نیاز مهم اجتماعی محجورین هستیم. تأمین نیازهای فوق الذکر و مصلحت محجورین ایجاب می کند که اشخاصی به نمایندگی از آنها موظف به اداره و تنمیه اموال و حقوق مالی آنها و انجام دادن اعمال حقوقی ایشان باشند. این نهاد در فقه و حقوق اسلامی تحت عنوان «ولایت در مال» نامیده می شود (صفایی، ۱۳۸۲).

یکی از سوالاتی که مطرح می شود این است که نقش قیم در اداره اموال محجورین در فقه امامیه مبتنی چگونه است؟ باید گفت که غنی ترین مباحث حقوق در اسلام؛ از بدو تولد، مبحث حمایت از حقوق محجورین تا قبل از رشد و هدایت امور مالی آنان بوده، به گونه ای که قانون مدنی که برگرفته از فقه شیعه است نسبت به حفظ حقوق محجورین و موضوع و وظایف و مسوولیت اصلی قیم دلیل غنی بودن معیار حقوقی دیدگاه اسلامی نسبت به کوچک ترین و با اهمیت ترین موضوع اجتماعی است. اسباب حجر از نظر امامیه، شش مورد است: صغر، جنون، بندگان، مرض، فلس و سفه. فقهای شیعه رشد و بلوغ را به عنوان لازمه خروج صغیر از حجر معرفی می کنند. سن

مورد قبول برای احراز بلوغ در قانون مدنی به تبعیت از فقه شیعه، ۹ سال تمام قمری برای دختر و ۱۵ سال تمام قمری برای پسر دانسته شده است. بیشتر فقهای شیعه، با توسل به آیه ششم سوره نسا، تمام اعمال صغیر را با اذن و بدون اذن ولی مردود می دانند (باریکلو، ۱۳۸۷).

سوالاتی که مطرح می شود این است که نقش قیم در اداره اموال محجورین در حقوق موضوعه ایران مبتنی بر چه مولفه هایی است؟ حقوق ایران نیز معتقد است تنها کسانی حق معامله اموال خود را دارند که یا مالک باشند یا دارای نمایندگی قراردادی و قانونی از سوی مالک باشند؛ یکی از این نمایندگان قانونی هم قیم یا سرپرست فرد محجور است که با حکم دادگاه مسوولیت امور فرد محجور را بر عهده داشته است. اما حدود اختیار قیم در انجام معاملات چقدر است؟ اصولاً قیم می تواند به نمایندگی از محجور (صغیر، مجنون و سفیه) قرارداد ببندد. به عنوان مثال، به حساب او، اموالی برای او بخرد یا اموال او را بفروشد یا به نمایندگی از او قرارداد اجاره به عنوان موجر یا مستأجر ببندد.

اعمالی که قیم به نمایندگی از محجور انجام می دهد ممکن است اعمال اداری باشد، یعنی اعمالی که برای اداره اموال او لازم است یا اعمال ناقله که موجب نقل و انتقال مال می شود. در حقوق امروز اصولاً معامله با خود پذیرفته شده و ممکن است یک نفر به وکالت از طرف دیگر با خود معامله کند، چنانچه ایجاب (پیشنهاد) را به عنوان اصیل و قبول را به عنوان وکیل بگوید (ماده ۱۹۸ قانون مدنی) اما قیم از برخی معاملات با خود منع شده است و نمی تواند به نمایندگی از مولی علیه (محجور) معاملات مزبور را انجام دهد. با اینکه قیم امین و مورد اعتماد است، قانون، از نظر احتیاط و در راه مصلحت محجور، او را از قراردادهایی که موجب نقل و انتقال مالی بین قیم و مولی علیه باشد، منع کرده است.

با توجه به موارد و مباحث مطرح شده، در این تحقیق به بررسی نقش قیّم در اداره اموال محجور از منظر فقه امامیه و حقوق موضوعه پرداخته و تفاوت‌ها و تشابهات این مساله مهم مورد واکاوی قرار می‌گیرد. یکی از مسائلی که پیوسته ذهن اندیشه وران را به خودمشغول کرده است مساله اهلیت افراد برای معاملات است. اهلیت حسب تعریفی که قانون مدنی ما از آن کرده است، توانایی دارا شدن حقوق است. برای تشکیل عقد لازم است که شرایط اساسی صحت معامله که در ماده ۱۹۰ ق.م.آمه در آن رعایت شود. در بند ۲ همین ماده گفته طرفین باید دارای اهلیت باشند و برای اینکه یک نفر دارای اهلیت محسوب بشود، لازم است که عاقل و بالغ و رشید باشد و کسی که تمام یا بعضی از این صفات سه گانه را نداشته باشد اصطلاحاً محجور گفته می‌شود. در دنیای امروز، قیّم نقش مهمی را در اداره اموال محجورین بر عهده دارد و این مساله در فقه امامیه و حقوق ایران مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجایی که در پژوهش حاضر سعی می‌شود نقش قیّم در اداره اموال محجور از منظر فقه امامیه و حقوق موضوعه مورد واکاوی قرار گیرد و ابعاد و زوایا مختلف آن مورد بررسی قرار گیرد، این پژوهش واجد اهمیت و ضرورت خاصی است.

تعریف اهلیت

از لحاظ لغوی و فقهی اهلیت در مقابل حجر قرار می‌گیرد. بنابراین پیش از شرح آن، ابتدا تعریف اهلیت، اقسام و دیگر مباحث مربوط به آن آورده می‌شود: واژه‌ی عربی اهلیت از سه حرف اصلی «اهل» + «یت» ساخته شده که علامت مصدر ساختگی است، کلمای اهل در فرهنگ لغت‌های عربی به معنای متعددی از جمله شایسته، یار، زن، خانواده، صاحب و معنا شده است. برای نمونه در فرهنگ لغت تاج العروس ایهی از قرآن به عنوان شاهدهی برای معنای صاحب آمده (زبیدی، ۲۱۸/۷ زیر مادهی اهل) که بیان می‌دارد:

خداوند فرمان می‌دهد به شما که امانات را به صاحبانش بازگردانید.^۱ کلمه‌ی اهل در فارسی به معنای سزاواری و شایستگی است و در علم حقوق عبارت است از صلاحیت قانونی برای دارا بودن با اعمال حق. (مدنی، ۱۳۸۵).

یکی از حقوق دانان فرانسوی به نام کولین اهلیت را چنین تعریف می‌کند: «شایستگی و صلاحیتی که به یک شخص در کشورش می‌دهند تا حقوق خصوصی را دارا شود و آنها را اعمال کند».

تعریفی که حقوق دادن و حتی لغت دانان مسلمان از اهلیت ارائه داده اند با تعاریف حقوق دانان اروپایی متفاوت است. برای نمونه مسلمانان گفته اند: «اهلیت عبارت است از صلاحیت انسان برای دارا شدن حقوق قانونی (مشروع) برای خود یا بر خود». (زبیدی، تاج العروس، ۲۱۸/۷، زیر مادهی «اهل») این در حالی است که اروپایی‌ها اهلیت را در رابطه با حقوق خصوصی تعریف کرده اند.

در لغتنامه دهخدا اهلیت به معنای سزاوار بودن، شایستگی، صلاحیت استحقاق و قابلیت است و همچنین کلمه حجر به معنای منع و بازداشتن از کسی از تصرف در مال خویش است و همچنین به معنای دیوانه و نابالغ هم آمده است و از لحاظ شرعی بازداشتن شخص از تصرف در مالش می‌باشد که ممکن است دلایل مختلفی از جمله صغر و سفیه و جنون داشته باشد که در کتب فقهی از جمله در تحریر الوسیله امام خمینی (ره) و شریط الاسلام محقق حلی بدان اشاره شده است. در قانون مدنی ایران از اهلیت و حجر تعریف خاصی به عمل نیامده است و لذا قانون در این خصوص ساکت و ناقص است ولی با توجه به دقت در سایر منابع می‌توان اهلیت را این طور تعریف نمود که اهلیت عبارت است از دارا بودن ویژگی‌ها و شرایط لازم قانونی برای دارا شدن و اعمال و اجرای

حقوق آزادی های فردی و تصرف در اموال و حقوق مالی (کاتوزیان، ۱۳۷۱).

تعریف لغوی حجر

واژه‌ی حجر در لغت، به فتح و ضم و کسر «حا» استعمال شده است، اما در فقه فقط به فتح اول به کار می‌رود، (امام خمینی، ۱۴۱۰، ۱۲/۲) حجر به ضم اول به معنای صخره است که جمع آن در تعداد اندک، احجار و در تعداد زیاد حجار نامیده می‌شود. (ابن منظور، ۱۶۵/۱۴۰۷، ۴) حجر یا فتح به معنای منع کردن از تصرف می‌باشد و در صورتی که با کسر به کار رود به معنای حرام است چنان که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «به آنها بگوئید ممنوع - از لقاء رحمت و جنت خدا- باشید.» (فرقان/۲۲)

و حجر به کسر را اول را عقل نیز می‌نامند زیرا عقل صاحبش را از انجام هر آنچه که زشت و ناپسند است از مفسد و هرآنچه عاقبت زیان باری دارد، باز می‌دارد.

و نیز در آیه‌ای دیگر آمده است: «آیا در این امر که قسم به آنها یاد شد نزد اهل خرد، لیاقت سوگند نیست!»^۲ و البته که حجر به کسر اول را حطیم به معنای پیر و سالخورده نیز می‌دانند زیرا فرد پیر و سالخورده منع می‌شود از داشتن استخوان سالم. (زحیلی، ۱۴۱۶، ۶/۴۶۶۰). حجر در لغت به معنای منع -بازداری و جلوگیری- نداشتن صلاحیت در داراشدن حق معین و نداشتن صلاحیت برای اعمال حقی که شخص آنرا دارا شده است.

در اصطلاح حقوق مدنی و حقوق اسلامی حجر عبارت است از ممنوع بودن شخص از تصرف در اموال و حقوق مالی برابر قانون و شرع به چنین شخصی محجور می‌گویند زیرا از تصرف در اموال و دارایی و حقوق مالی خویش ممنوع است. بنابراین محجور یعنی ممنوع و منظور ممنوع از تصرف در اموال است

در اصطلاح حقوق مدنی و حقوق اسلامی، حجر عبارت است از ممنوع بودن شخصی از تصرف در اموال و حقوق مالی خود برابر با قانون و شرع، به چنین شخصی محجور گفته می‌شود زیرا در تصرف در اموال و دارایی و حقوق مالی خویش ممنوع است. (ساکت، شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی، ص ۱۶۷) این فرد در اصطلاح فقها محجور علیه نامیده می‌شود، خواه ممنوع بودن او در جمیع تصرفات باشد، خواه فقط در برخی از تصرفات. (محقق بحرانی، الحدائق الناضرة، ۳۴۲/۲)

تعاریفی که فقیهان و حقوق دانان در دوره های گوناگون از حجر ارائه کرده اند، تقریباً شبیه به هم هستند با این تفاوت که برخی حجر را محدود به امور مالی می‌دانند ولی برخی دیگر حجر را به صورت عام معرفی می‌کنند یعنی امور غیر مالی را نیز به عنوان بخشی از محجوریت می‌شناسند.

محقق حلی از جمله فقهای است که حجر را منحصر در امور مالی میدانند و می‌نویسد: محجور علیه کسی است که شرعاً از تصرف در مالش ممنوع است.^۳ در مقابل علامه در تذکره می‌نویسد: «صغیر، اعم از ممیز یا غیرممیز، به موجب نص و اجماع در جمیع تصرفات خود به جز آنچه استثناء شده است، مانند عبادات و اسلام و.... ممنوع است.» و تصرفات اعم از مالی و غیرمالی است. (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۷۳/۲)

حقوق دانان در تعاریف خود حجر را محدود به امور مالی می‌کنند، برای نمونه دکتر امامی در کتاب خود، چنین تعریفی ارائه داده است: «حجر، عبارت است از ممنوع بودن شخصی از دخالت در اموال و حقوق مالی خود از طرف قانون» (حقوق مدنی، ۲۴۲/۵). این تعریف در تعاریف دیگر حقوق دانان مانند شاهباغ نیز استفاده شده است.

اختلاف در این زمینه فقط منحصر به فقهای شیعه نیست و در میان فقهای عامه نیز اختلافاتی به چشم

که محجوران چنین اهلیتی ندارند و قادر به دخل و تصرف در اموال و حقوق خود نیستند.

ماده‌ی «۱۲۰۷ق.م» می‌گوید: «اشخاص زیر، محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند:

۱- صغار

۲- اشخاص غیر رشید

۳- مجانین یکی از انواع مهم اعمال حق، معامله کردن است یعنی این که شخص بتواند مال خود را به دیگری واگذار نماید و با تعهد پر امری کند و یا قبول انتقال و تعهد نماید، این است که ماده‌ی «۲۱۰ق.م» می‌گوید: «متعاملین باید برای معامله اهلیت داشته باشند.» و برای آنکه متعاملین اهل محسوب شوند طبق ماده‌ی «۲۱۱ ق.م» باید عاقل و بالغ و رشید باشند. (امامی حقوق مدنی، ۲۰۴/۵)

در ماده‌ی «۲۱۲ق.م» آمده است: «معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل و رشید نیستند به واسطه‌ی عدم اهلیت باطل می‌باشد.»

مفهوم قیم

در اصطلاح حقوقی قیم کسی است که در صورت نبودن ولی خاص به وسیله‌ی دادگاه برای سرپرستی و اداره امور محجور منصوب می‌شود. اگر صغیر ولی داشته باشد اما نتواند به امور مولی علیه رسیدگی کند، مثلا محبوس باشد و حتی به وسیله‌ی تو کیل هم نتواند به امور مولی علیه برسد و یا مریض باشد یا غایت بوده و نتواند به وسیله‌ی مکاتبه و برای امور مولی علیه نایبی بگیرد و مانند آنها، در این صورت چون ولایت پدر و اجداد ذاتی است، حاکم ضم امین می‌نماید و قیمومت در اینجا مطرح نمی‌باشد، (حائری، شرح قانون مدنی، ۱۰۸۲/۲)

بنابراین قیمومت وظیفه و سمتی است که از طرف قاضی به شخص که قیم نامیده میشود برای سرپرستی محجور در صورت فقدان ولی خاص، واگذار می‌گردد.

می‌خورد. در این میان فقهای حنفی دیدگاهی شبیه به دیدگاه علامه در تذکره الفقها دارند و حجر را به معنای عام خود تلقی می‌کنند و می‌گویند: «همانا حجر عبارت است از منع از لزوم عقود و تصرفات قولی پس اگر محجور اقدام به عقد یا تصرفی قولی نماید مانند بیع یا هبه نافذ نمی‌باشد.» (زحیلی، فقه الاسلامی و ادلته، ۴۴۶/۶) مذهب حنفیه بعد از توجیه و تفسیر نظر خود تعریفی دقیق تر از حجر ارائه داده و می‌گویند: «حجر عبارت است از منع برای صغیر و مجنون و مانند آن دو از تصرف قولی، اگر ضرر محض باشد.» (همانجا)

از آن عبارت این گونه می‌توان برداشت کرد که: اگر صغیر و مجنون اقدام به تصرف قولی (مانند هبه، طلاق، نکاح، اقرار و... یعنی تصرفاتی که با لفظ جاری می‌شود) نمایند، در صورتی که ضرر محض برای آنها را به دنبال داشته باشد، محجور محسوب می‌شوند. در بیشتر آثار اهل سنت دیده می‌شود که حنفیه بیشتر نظرهای خود را در زمینه‌ی تصرفات قولی محجور بیان کرده اند و این در واقع نشان دهنده‌ی تأکید آن بر غیر مالی بودن تصرفات محجور می‌باشد و سپس به بحث از افعال و اعمال محجوران می‌پردازند، حصفکی در الدرالمختار می‌نویسد: حجر در شرع عبارت است از منع از نفوذ تصرف قولی نه فعلی زیرا بعد از وقوع فعل امکان رد کردن آن فعل وجود ندارد. (۴۳۶/۶).

حجر و رابطه‌ی آن با اهلیت

پیش از این نیز بیان شد که به موجب ماده‌ی «۹۵۶ ق.م»: «اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود.» و در ادامه‌ی ماده‌ی «۹۵۸ ق.م» اشاره می‌شود که: «انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود، لیکن هیچ کس نمی‌تواند حقوق خود را اجرا کند، مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد.» پس هر انسانی برای این که بتواند در امور خود تصرف کند، علاوه بر اهلیت متمتع باید دارای اهلیت استیفا نیز باشد و این در حالی است

برابر با ماده‌ی «۱۲۲۷ ق.م». «فقط کسی را محاکم و ادارات و دفاتر اسناد رسمی به قیمومت خواهد شناخت که نصب او مطابق قانون، توسط دادگاه به عمل آمده باشد» پیش از این نیز اشاره شد که حاکم به عنوان یکی از اولیای فرد محجور مطرح است. با توجه به این ماده از قانون در صورتی که حاکم نخواهد خود امور محجورین بدون سرپرست را به عهده گیرد، شخصی را به عنوان تیم تعیین و منصوب می‌نماید تا به امور و اموال آنان رسیدگی کند.

تأمل در منابع فقهی ادوار گوناگون، نشان می‌دهد که حجر، به عنوان مبحثی مستقل، به تدریج در منابع نخستین مطرح شده و رفته رفته در ساختار کتابهای فقهی جایگاه مهم و اساسی یافته است. در منابع ادوار نخستین و میانی، موضوع افلاس (تفلیس) بیش از دیگر اسباب حجر مورد توجه و اهتمام بوده و غالباً با تفصیل بسیار و در مبحثی مستقل مطرح شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۴۱). مثلاً در فقه شیعه، ظاهراً شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) نخستین فقیهی است که در دو اثر مهم خود، الخلاف و المبسوط، فصلی مهم و مستقل به مبحث حجر اختصاص داده، اما درباره افلاس در فصلی جداگانه بحث کرده است. پیش از آن، فقها در ابوابی فرعی یا در ضمن احکام دیگر به احکام محجوران می‌پرداختند. برخی فقهای ادوار بعد از جمله ابن زهره حلبی (متوفی ۵۸۵) در غنیة النزوع، محقق حلی (متوفی ۶۷۶) در شرایع الاسلام، و علامه حلی (متوفی ۷۲۶) در برخی آثار خود، از جمله تحریر الاحکام الشرعیه، تذکره‌الفقهاء و مختلف الشیعه از روش شیخ طوسی پیروی کردند؛ با این همه، علامه حلی در دیگر آثار خود (از جمله ارشادالادهان، تبصره‌المتعلمین و قواعد الاحکام) موضوع تفلیس را در ادامه مبحث حجر مطرح کرده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸).

فقهایی دیگر، مانند ابن حمزه طوسی (متوفی نیمه دوم قرن ششم) در الوسيله و قطب الدین راوندی

(متوفی ۵۷۳) در فقه القرآن، در یک مبحث، با عناوینی مانند «الحجر و التفلیس»، به این دو موضوع پرداختند و فقهایی چون یحیی بن سعید حلی (متوفی ۶۸۹) در الجامع للشرایع، شهید اول (شهادت در ۷۸۶) در اللمعهدالمشقیه و حرّعاملی (متوفی ۱۱۰۴) در وسائل الشیعه، در ساختار کتابهای خود، جایگاه اصلی را به مبحث حجر دادند (ساکت، ۱۳۷۰).

وضع منابع فقهی اهل سنت نیز تقریباً همین گونه است. مثلاً در المبسوط محمدبن حسن شیبانی (متوفی ۱۸۹) یا المسند ابن حنبل (متوفی ۲۴۱) بابی درباره حجر وجود ندارد، همچنین در کتاب الام شافعی (متوفی ۲۰۴) احکام حجر در ابوابی از مبحث رهن مطرح شده و در المختصر اسماعیل بن یحیی مؤزنی (متوفی ۲۶۴) در فقه شافعی، ذیل عنوان «تفلیس»، احکام تفلیس به تفصیل و سایر اسباب حجر به اختصار آمده است. در کتاب المُدَوَّنَه الکبری، اثر عبدالسلام سخّون (متوفی ۲۴۰) در فقه مالکی، مبحث تفلیس مفصلاً در بخشی مستقل و دیگر اسباب حجر در بابهای گوناگون مطرح شده است. در ادوار بعد، منابع فقهی اهل سنت برای دو مبحث حجر و تفلیس دو فصل مستقل و اصلی گشودند، مانند ابوالقاسم خرقی (متوفی ۳۳۴) در المختصر، در فقه حنبلی؛ ابواسحاق شیرازی (متوفی ۴۷۶) در المهذب و ابوحامد غزالی (متوفی ۵۰۵) در الوسیط، هر دو در فقه شافعی؛ و خلیل بن اسحاق جندی (متوفی ۷۶۷) در المختصر، در فقه مالکی. برخی فقها همه مصادیق حجر (از جمله تفلیس) را در مبحث حجر مطرح کرده‌اند، مانند علاءالدین ابوبکر کاسانی (متوفی ۵۸۷) در بدائع الصنائع و حافظ الدین نسفی (متوفی ۷۱۰) در کنزالدقائق در فقه حنفی و موسی بن احمد حجاجی صالحی (متوفی ۹۶۰) در الاقتاع در فقه حنبلی (ساکت، ۱۳۷۰).

ابو حنیفه به طوری که از کتابهای بدائع الصنائع و الاختیار لتعلیل المختار استفاده می‌شود اسباب حجر را

منحصر در امور سه گانه مزبور دانسته و سبب دیگری بر آنها نیفزوده است. و در کتاب بدایه المجتهد می‌نویسد که محجورین نزد مالک شش دسته‌اند بدین بیان: «والمحجورون عند مالک سته: الصغیر و السفیه و العبد و المفلس و المریض و الزوجه. و اما فقهای امامیه بر طبق یک عادت و رسم مألوف در باب حجر به ذکر شش سبب ذیل اکتفا کرده‌اند:

الف - صغر، ب - جنون، ج - رق، د - مرض، ه - فلس، و - سفیه.

لیکن مرحوم علامه در تذکره الفقهاء دو قسم دیگر بر آنها افزوده است بدین عبارت: حجر الراهن لحق المرتهن، حجر المرتد لحق المسلمین. و در حاشیه اعانه الطالیین که بر اساس مذهب شافعی نوشته شده است، اقسام یاد شده را در ضمن بیان انواع محجور علیه افاده می‌کند بدین عبارت: صبی و مجنون سفیه و مفلس رقیق و مرتد مریض و راهن و خطیب شربینی شافعی در کتاب مغنی المحتاج اقسام هشتگانه مزبور را ذکر کرده است. و نیز در کتاب الاقناع «فقه حنبلی» پس از تعریف حجر همان اقسام را با اندکی اختلاف بیان می‌دارد. لیکن باید دانست که اسباب حجر منحصر به انواع مزبور نیست بلکه اقسام دیگری نیز وجود دارد، چنانکه فقهاء به آن تصریح کرده‌اند، مانند عدم دفع ثمن که موجب حجر مشتری می‌گردد و او را از تصرف در مبیع مانع می‌شود (مدنی، ۱۳۸۵).

حجر سفیه و مفلس شامل تصرفاتی که جنبه مالی ندارند، نمی‌شود، از جمله طلاق، حق استیفای قصاص، و اقرار در مورد حقوق غیرمالی مانند حدود و قصاص. با این همه، چون حکمت حجر سفیه، برخلاف حجر مفلس، ناتوانی ذاتی او در اداره اموال و حفظ داراییهای خویش است، گستره حجر او از مفلس بسیار بیش تر است. مثلاً حجر سفیه، برخلاف مفلس، شامل تعهدات مالی (ذمه) و حتی برخی عقود غیرمالی که آثار مالی دارد (مانند نکاح) می‌شود. در نتیجه، مثلاً

اقرار مفلس در مورد تعهد مالی (ذمه) برخلاف سفیه، صحیح است. سفیه، هم از اجاره دادن اموال خود ممنوع است و هم از اجاره اعمال، ولی مفلس فقط نسبت به اجاره اموال خود، محجور به شمار می‌رود، و ضامن مفلس صحیح است، حجر سفیه حتی شامل عبادات مالی او، مانند زکات و خمس، هم می‌شود. بردگان نیز از محجوران به شمار می‌روند. به نظر برخی فقها، برده اصولاً صلاحیت تملک اموال را ندارد، ولی به نظر فقهای دیگر، وی واجد چنین حقی است. حجر برده در واقع بدین معناست که صحت یا نفوذ معاملات او منوط به رضایت مالک اوست. فقها در خصوص مرتد ملی (کسی که پس از پذیرش اسلام از این دین خارج شود) بر آن اند که وی از تصرف در اموال خود و نیز معاملات مالی (مانند هبه، وصیت و عتق) محجور است و تنها پس از توبه، اموالش به وی بازگردانده می‌شود. همچنین کسی که بر اثر بیماری در معرض مرگ قرار گرفته، برای حفظ حقوق ورثه، از پاره‌ای تصرفات مالی ممنوع شده است (صفائی و قاسم زاده، ۱۳۸۲).

وی علاوه بر آن که از وصیت مازاد بر ثلث اموال خود منع شده است، به نظر برخی فقها جایز نیست بیش از یک سوم مال خود را بدون عوض، به دیگران انتقال قطعی دهد. البته نافذ نبودن معاملات او در صورتی است که وی بر اثر آن بیماری فوت کند. به تصریح برخی فقها، اسباب حجر منحصر به موارد مذکور نیست و در ابواب گوناگون فقه، حجر مصادیق متعددی دارد، مانند حجر راهن از تصرف در مال رهن، حجر خریدار از دریافت کالا تا زمان پرداخت بهای آن، و حجر از دریافت لباس دوخته پیش از پرداخت اجرت. دیدگاه فقها درباره اسباب حجر یکسان نیست. مثلاً، برخی ارتداد و شماری دیگر برده بودن را سبب حجر ندانسته و برخی اقسام دیگری برای حجر ذکر کرده‌اند، مانند حجر فاسق، غائب، مُغفَل (ساده لوح، کم اطلاع)

و زوجه. به نظر ابوحنیفه، سَفَه موجب حج نمی‌شود. از او نقل کرده‌اند که حج فقط در سه مورد وجود دارد: فتوا دهنده بی پروا، پزشک نادان و کرایه دهنده تنگدست؛ ولی به نظر برخی فقها، مراد از حج در سخن ابوحنیفه، حج به معنای مصطلح نیست، بلکه منع عملی این افراد از ادامه کارشان از باب امر به معروف و نهی از منکر است (باریکلو، ۱۳۸۷). به نظر فقهای پیش تر مذاهب، حج مفلس نیازمند حکم قاضی است و بدون حکم او اثبات نمی‌شود. اکثر فقهای امامیه در خصوص حج سفیه نیز بدین امر قائل اند، به ویژه اگر سفیه پس از دوران بلوغ حادث شده باشد. در سایر موارد، برای اثبات حج به حکم قاضی نیاز نیست، هر چند معدودی از فقها در مورد ارتداد نیز بدان قائل شده‌اند. رفع حج از مفلس با تقسیم مال میان طلبکاران تحقق می‌یابد و به نظر برخی فقها، در افلاس و سفیه، بر طرف شدن حج نیازی به حکم قاضی ندارد، در حالی که شماری دیگر از فقها در یکی از دو مورد یا هر دو آن‌ها حکم حاکم را ضروری شمرده‌اند. نظر مشهور در میان فقها، حج کودک به تحقق بلوغ و رشد (صفت درونی شخص که وی را از صرف مال در موارد غیر عقلایی بازمی‌دارد. پس از آزمودن تازه بالغ، به استناد آیه ۶ سوره نساء، پایان می‌یابد. البته معدودی از فقها بر آن اند که برای رفع حج از کودک، حکم قاضی ضرورت دارد. ولایت صغار و مجانین اداره کردن اموال محجوران در دوران حج برعهده ولی آنهاست. به نظر مشهور در میان فقهای امامی و شافعی، ولایت بر صغار و مجانین به ترتیب برعهده پدر، جد پدری، وصی آن‌ها و حاکم اسلامی است. برخی مذاهب فقهی به ولایت جد پدری قائل نیستند و شماری از مذاهب، ترتیب اولیا را به گونه دیگری ذکر کرده‌اند. به نظر پیش تر فقها، ولایت بر اموال سفیه و مفلس در اختیار حاکم اسلامی است، ولی برخی فقها

در صورتی که سَفَه متصل به بلوغ باشد، ولی سفیه را مانند ولی صغیر دانسته‌اند (باریکلو، ۱۳۸۷).

جایگاه اهلیت و وضعیت معاملات محجورین در

حقوق ایران

در حقوق داخلی، برخی از صاحب نظران عقیده دارند: قصد انشاء بدون تصور و تصدیق و سنجش سود و زیان کار حاصل نمی‌شود، و تصور و تصدیق در حال خواب و مستی و إغما و جنون و صغر و غیره مقدور نمی‌باشد، و از این دو مقدمه نتیجه می‌گیرند که ایجاب کننده، در لحظه ای که اظهار ایجاب می‌کند باید اهلیت داشته باشد و همچنین قبول کننده در لحظه ای که اظهار قبول می‌کند. همچنین عقیده دارند: اقتران دو قصد انشاء از عناصر عمومی عقود نیست... و ادامه اهلیت متعاقبین از زمان ایجاب تا زمان صدور قبول هم شرط صحت عقد نیست (کاتوزیان، ۱۳۷۶).

ایشان در جایی دیگر بیان می‌دارد: «مانعی دیده نمی‌شود که ایجاب کننده در حین ایجاب، مقصود خود را طوری انشا نماید که اگر خود وی بعد از ایجاب، فوت کند یا دیوانه شود یا مفلس گردد یا بخواهد یا مست شود و یا مغمی علیه گردد قبول کننده بتواند به طرفیت قائم مقام او ابراز قبول نماید، و عقد به طرفیت قائم مقام وی منعقد گردد، و نیز مانعی دیده نمی‌شود که ایجاب کننده ایجاب را طوری واقع سازد که اگر قبول کننده، بعد از ایجاب، فوت کرده یا مجنون و مفلس گردد قائم مقام او بتواند اظهار قبول نماید» (کاتوزیان، ۱۳۷۶).

ممکن است به مطلب بالا چنین ایراد شود که: مخلوقات نفس (از قبیل موجودات اعتباری و موجودات ذهنی) معلول نفس می‌باشند و نفس، علت وجود آنها است وقتی که انسان فوت می‌کند نفس خلاق از بین می‌رود؛ یعنی علت موجودات اعتباری مضمحل می‌گردد، و چون علت، مضمحل شود، معلول

هم مضمحل می‌شود یعنی موجودات اعتباری حاصل از ایجاب هم از بین می‌روند؛ پس به این دلیل، موت ایجاب کننده پیش از قبول، باعث زوال اثر ایجاب است.

ایشان، ایراد مذکور را چنین پاسخ می‌گویند: اولاً- زوال معلول هم بدون علت میسر نیست و حال آن که می‌بینیم موجودات ذهنی که صنف دیگری از مخلوقات نفس هستند بعد از انصراف ذهن، معدوم می‌شوند ولی نفس خلاق آنها باقی است.

ثانیاً- لازمه استدلال فوق این است که عقد لازم هم به موت متعاقدين یا یکی از متعاقدين منفسخ گردد، زیرا اثر عقد، از جنس موجودات اعتباری است که نفس خلاق متعاقدين، آن را به وجود آورده است. اگر زوال و فنای نفس، مستلزم زوال موجودات اعتباری ناشی از نفس باشد باید موت عاقد یا متعاقدين، باعث زوال اثر عقد گردد و حال این که چنین نیست. ثالثاً- موجودات اعتباری در بقاء خود، تابع اعتبار معتبر می-باشند... و مانعی ندارد که ایجاب کننده، مقصود خود را طوری انشا نماید که فوت او بعد از ایجاب و پیش از قبول، اثر حاصل از ایجاب را زائل نکند (جعفرلنگرودی، ۱۳۷۸).

برخی دیگر از حقوقدانان، مرگ یکی از متعاملین را در فرضی که ایجاب با هیچ التزامی همراه نباشد، مانع انعقاد قرارداد می‌دانند، چرا که ایجاب نه تعهدی برای گوینده به وجود آورده است و نه حقی برای مخاطب ایجاد کرده است. و در خصوص ایجاب ملزم، به درستی چنین استدلال می‌کنند: اثر التزام گوینده ایجاب بیش از این نیست که او را از بر هم زدن اراده خود بازدارد. سقوط حق عدول از ایجاب با بقای آن پس از موت ملازمه ندارد؛ چنان که موکل می‌تواند حق عزل وکیل را ساقط کند، ولی وجود این شرط، مانع از انحلال وکالت در اثر فوت موکل نیست. بنابراین، اگر اراده گوینده ایجاب در اثر فوت از بین

برود و او اهلیت قبول حق و تکلیف را از دست بدهد، التزام به حفظ ایجاب مانع از زوال اثر آن نمی‌شود. اثر حجر یکی از متعاملین بعد از ایجاب و قبل از قبول را نیز در حکم موت آنها می‌داند. ولی در مورد إغماء و خواب عقیده دارند که چون این عوامل زودگذر است، سبب بطلان ایجاب نمی‌شوند (کاتوزیان ۱۳۸۴، ۳۲۴).

جعفری لنگرودی عقیده دارند: خلاقیت نفس، نسبت به امور اعتباری می‌تواند هم در حدوث موجودات اعتباری و هم در بقاء آنها مؤثر باشد؛ یعنی دوام موجودات اعتباری بسته به اعتبار معتبر است. در حقوق انگلیس هم برخی نوسندگان، بیماری های روانی را از علل نابودی ایجاب دانسته و چنین نگاشته اند که اگر گوینده ایجاب پس از آن دچار بیماری روانی شود ملزم به ایفای تعهد ناشی از آن نمی‌شود (البته مشروط بر آن که) قبول پس از اطلاع مخاطب از این بیماری یا پس از کنترل اموال وی توسط دادگاه صورت گرفته - باشد. همچنین، حقوق امریکا نیز جنون را به عنوان عاملی می‌شناسد که ایجاب در اثر آن خود به خود زایل می‌شود. در حقوق مصر، دکتر سنهوری فقط به این قاعده کلی اشاره می‌کند که پیش از انقضای مدت اعتبار ایجاب، طرف دیگر می‌تواند آن را قبول کند حتی اگر ایجاب کننده، مرده یا فاقد اهلیت شده باشد (اسماعیلی، ۱۳۸۹، ۸۷).

با توجه به مبانی و اصول پذیرفته شده در حقوق ما، عقد عمل حقوقی ناشی از تحقق دو اراده انشائی است. پس، ایجاب و قبول دو رکن برای عقد است که به نحو مساوی در تشکیل عقد نقش خود را ایفا می‌کنند. به این ترتیب، با عارض شدن فوت بر یکی از متعاملین قبل از ابراز قبول، عقدی واقع نمی‌شود چون با قطع رابطه حقوقی و مادی شخص از جهان فیزیکی، رابطه او با اموال و تعهداتش قطع می‌گردد و نیز اراده وی زائل می‌شود؛ پس جمع دو

اراده انشایی و پیوند التزام یکی به التزام دیگری برای تشکیل ماهیت حقوقی منتفی است.

ماده ۸۰۲ قانون مدنی نیز بیان می‌دارد: «اگر قبل از قبض، واهب یا متهب فوت کند هبه باطل می‌شود». با توجه به این که عنصر «قبض» در هبه از جمله ارکان عقد است (ماده ۷۹۸ قانون مدنی)، با تمسک به قیاس منصوص العله و وحدت ملاک از ماده ۸۰۲، با این که قانونگذار ما به اختلاف نظرات در خصوص اثر قبض در عقد هبه عالم بوده است با این حال فوت یکی از طرفین عقد هبه را قبل از قبض موجب بطلان عقد می‌داند، پس به طریق اولی فوت یکی از طرفین، قبل از تحقق قبول، که بی تردید رکن عقد است، موجب زائل شدن ایجاب می‌شود. اما در رابطه با سایر موارد از قبیل جنون، سفه، صغر، اغماء، خواب و یا مستی باید بگوئیم همین که موجب در زمان انشای ایجاب و قابل در زمان انشای قبول دارای اراده انشائی سالم باشند و ایجاب و قبول را در عالم اعتبار محقق سازند برای تحقق عقد کیفیت می‌کند.

اما سؤالی که در اینجا باید پاسخ داده شود این است که آیا حادث شدن یکی از عوارض یاد شده (سفه و صغر و خواب و...)، توالی عرفی بین ایجاب و قبول را از بین نمی‌برد؟

گروهی از فقها، توالی و اتصال بین ایجاب و قبول را شرط صحت عقد می‌دانند؛ به طوری که اگر چنین اتصالی بین ایجاب و قبول واقع نشود معاهده و معاهده که از عقد استنباط می‌شود، محقق نمی‌گردد. به عنوان مثال، شیخ انصاری می‌فرماید: آن چه به تدریج و اندک اندک تحقق می‌یابد، اگر در عرف، از شکلی اتصالی برخوردار باشد باید در ترتب حکمی که در شرع بر آن شکل ویژه معلق شده است، شکل اتصالی آن برقرار باشد؛ و عقد مرکب از ایجاب و قبول که قائم به طرفین عقد است به منزله کلام واحدی است که بخشی از آن به بخش دیگر مرتبط

است. از اینرو، فاصله ای که شکل اتصالی اجزای عقد را برهم زند، مخل به موالات است، و بدین جهت اگر فاصله طولانی مانند یک سال یا بیشتر در میان آید، معاهده صادق نیست. ضابطه شناسایی اتصال، نظر عرف است. و در هر امر، به حسب همان امر بررسی می‌شود (انصاری ۱۴۱۱، ۵۴).

میرزای نائینی علاوه بر استدلال فوق می‌فرمایند: «برخی عقود (عقود معاوضی مانند بیع) مستلزم خلع و لبس و ایجاد علقه هستند، پس برای تحقق این معنا چاره ای جز مقارنت بین ایجاب و قبول نیست؛ در غیر این صورت، اضافه یا علقه بدون محل و مضاف الیه می‌شود. لازم است برای روشن شدن این تحلیل، آن را توضیح دهیم. عقیده میرزای نائینی (ره) این است که بایع هنگامی که پیشنهاد فروش ملک خود را می‌دهد، در این زمان ملک را از خود جدا می‌کند همچون لباس که از تن خود بیرون می‌آورد، و مشتری آن را تحت تسلط خود می‌آورد، و لباسی را که بایع از تن به درآورده است، به تن می‌کند. پس باید بین ایجاب و قبول فاصله ای واقع نشود تا ملک بدون مالک نماند؛ و یا به تعبیر ایشان، مضاف و علقه بدون محل و مضاف الیه نشود. در مقابل، گروه دیگری از فقها که اکثر فقهای معاصر را تشکیل می‌دهند عقیده دارند که عقد به معنای ارتباط التزام و اراده درونی یک طرف عقد به طرف دیگر است. بنابراین، در تحقق عقد، بقاء عهد نفسانی در نفس موجب کافی است؛ پس اگر تا زمان قبول، آن عهد نفسانی باقی باشد، عقد محقق می‌شود، حتی اگر زمان زیادی بین ایجاب و قبول فاصله بیافتد. به این ترتیب، اگر بایع به مشتری بگوید: «این اسب را به یک درهم به تو فروختم» و بعد از آن بایع برای راضی کردن مشتری به وعظ و نصح مشتری و گفتن فوائد خرید اسب مذکور بپردازد و بعد از این که به وسیله کلام اجنبی بین ایجاب و قبول فاصله افتاد، مشتری قبول کند عقد صحیح است. اما، اگر مشتری

باشد، مانند و اجاره، به اجازه ولی یا قیم نیاز دارد و هرگاه بدون اجازه منعقد شود غیر نافذ محسوب می‌شود و ولی یا قیم می‌تواند آن را تنفیذ یا رد کرد.

فلذا اجازه ولی یا قیم می‌تواند پیش از انجام معامله باشد یا بعد از انجام معامله آن را تنفیذ کرده باشد.

حضرت امام خمینی در تحریر الوسیله، کتاب حجر می‌فرماید معنای نافذ نبودن تصرفات محجور این است که در تصرف استقلال ندارد، پس اگر به اذن ولی تصرف کند صحیح است و همچنین اگر بدون اذن تصرف کرده بعداً ولی او آنرا امضاء و انفاذ کند صحیح است.

در این خصوص قانونگذار در ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی می‌گوید: معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست، مگر با اجازه ولی یا قیم او، اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل ...

تملکات بلاعوض محجور

مطابق قسمت اخیر ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی که مقرر داشته: مع ذلک تملکات بلاعوض، از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است فلذا محجور می‌تواند مستقلاً و بدون نیاز به تنفیذ بعدی ولی یا قیم اقدام به تملکات مزبور نماید.

یعنی محجور می‌تواند عقد رایگانی را که به سود او انشاء شده است بپذیرد و برای این کار نیاز به اذن سرپرست خود ندارد زیرا فرض این است که قبول هبه یا صلح رایگان یا وصیت به سود او است و حمایت از منافع محجور ایجاب نمی‌کند که مانعی در راه این تملک مجانی بوجود آید بنابراین تملکات بلاعوض محجور از هر قبیل که باشد بدون اجازه ولی یا قیم نافذ است (کاویانی ۱۳۹۴، ۱۵۹).

اعمال محجور در امور غیر مالی

در ارتباط با امور غیر مالی محجور مانند ازدواج از ماده ۱۰۶۴ قانون مدنی اختلاف است چنانکه برخی از

مبادرت به قبول نکند تا این که موجب از ایجابش برگشته و اعراض کند، پس از آن عقد محقق نمی‌شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۰، ۱۳۲).

مرتبط بعضه ببعض، فیقدح تخلل الفصل المختل بهیئته الاتصالیه؛ و لذا لا یصدق التعاقد إذا کان الفصل مفرطاً فی الطول کسنة أو أزید، و انضباط ذلک إنما یكون بالعرف، فهو فی کل أمر بحسبه... از عبارت فقهای گروه دوم، بر خلاف فقهای گروه نخست که مفهوم سببی عقد را می‌بینند، چنین به عمل می‌آید که ایشان، عقد به معنای مسببی را در نظر دارند. به عبارت دیگر، عقد را متشکل از الفاظ ایجاب و قبول و ماهیتی تدریجی الحصول نمی - دانند، بلکه عقد عبارت است از ارتباط دو اراده باطنی که به وسیله مرزی خارجی ظاهر شده است. ارتباط این دو اراده یا به تعبیر دیگر، التزام درونی اراده ای به اراده دیگر عقد را تشکیل می‌دهد و تا زمانی که التزام درونی اولی باقی باشد التزام دیگر می‌تواند به آن پیوند بخورد و عقد را تشکیل دهد (خمینی، ۱۳۷۴: ۳۴۴).

بنابراین، اگر از نظریه گروه دوم از فقها، که از قوت و استحکام بیشتری هم برخوردار است پیروی کنیم باید بگوئیم که موالات بدین معناست که تا وقتی موجب بر عهد و اراده خود باقی است عقد با آمدن قبول منعقد می‌شود و حدوث عوارض یاد شده، ضرری به توالی عرفی نمی‌زند.

معاملات محجور

با بررسی موازین قانونی اعمال و معاملات محجورین را می‌توان به ۳ دسته معاملات مالی، تملکات بلاعوض و اعمال غیر مالی تقسیم کرد. لذا به شرح ذیل به بررسی هر یک خواهیم پرداخت:

معاملات مالی محجور

محجور دارای قصد انشاء است اما معاملات و تصرفات مالی محجور که احتمال نفع و ضرر داشته

جمله آقای دکتر کاتوزیان ازدواج محجور را بدون اجازه ولی یا قیم صحیح می‌داند و در توجیه نظریه خود می‌گوید بایستی بین عقد نکاح و توافق درباره مهر تفاوت گذارد. آنچه نیاز به تأیید ولی یا قیم دارد تراضی درباره میزان مهر است ولی انتخاب همسر در اختیار محجور است (کاویانی ۱۳۹۴، ۱۷۴).

برخلاف نظر آقای دکتر کاتوزیان، حضرت امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله کتاب حجر نکاح محجور را بدون اذن ولی صحیح نمی‌داند و در این خصوص می‌گوید ازدواج محجور بدون اذن قبلی و یا اجازه بعدی ولی صحیح نیست (کاویانی ۱۳۹۴، ۱۷۵).

باید گفت دلیل این امر شاید مربوطه به پیامد مالی عقد نکاح باشد زیرا مهر که در عقد نکاح به زوجه تملیک می‌شود که اگر محجور مرد است، شک در اهلیت او در تملیک چنین مالی به زوجه شود. در نتیجه با توجه به اینکه عرفاً مهر یک مال قابل توجه است تملیک آن توسط مرد محجور نیاز به اجازه سرپرست او دارد.

از طرفی در خصوص طلاق هم حقوقدانان و هم فقها نظر بر استقلال محجور داشته و بدون نیاز به اذن ولی یا قیم می‌تواند همسر خود را طلاق دهد.

اما راجع به اقرار محجور به استناد ماده ۱۲۶۳ قانون مدنی اقرار محجور در امور مالی موثر نیست چرا که تبعات و بار مالی برای محجور ایجاد خواهد کرد اما مفهوم مخالف آن این است که اقرار محجور در امور غیر مالی مانند طلاق موثر است مضاف بر اینکه به استناد ماده ۲۳۴ قانون مجازات اسلامی اقرار به قتل عمد از کسی که به سبب سفاهت یا افلاس محجور باشد نافذ و موجب قصاص است.

قاعده‌ی کلی عدم نفوذ قراردادهای محجور در امور مالی خود و نفوذ آن در امور غیرمالی است.

مطابق ماده‌ی ۱۲۱۴ ق.م.ک اعلام میدارد: «معاملات و تصرفات غیررشدید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده

شده باشد یا بعداً از انجام عمل، معذالک تملکات بلا عوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم که باشد نافذ است» محجور را نیز مانند معاملات صغیر ممیز باید به دوگونه تفکیک کرد.

معاملاتی که سبب تصرف در اموال و حقوق مالی محجور است و معاملاتی که تملک بلاعوض محجور را همراه دارد، معاملات گونه‌ی نخست غیرنافذ است که با تنفیذ سرپرست او یا خود او پس از رفع حجر معتبر و نافذ می‌شود و معاملات گونه‌ی دوم نیز مستقلاً و بدون نیاز به تنفیذ بعدی نافذ است. (امامی ۱۳۸۸، ۳۲).

برای روشن شدن وضع محجور و مشخصات حجر او توجه؛ به چند نکته مهم و ضروری است یک - محجور نمی‌تواند که بدون اذن، ولی یا قیم در اموال و حقوق مالی خود تصرف کند. ولی تخلف از این قید موجب بطلان معامله نیست و نماینده‌ی قانونی او اختیار دارد که اعمال سابق را تنفیذ کند.

دو- حجر محجور در اعمال حقوقی او در مواردی است که محجور بخواهد مالی را از ملک خود خارج کند ام اگر بخواهد مالی را مجاناً بدست بیآورد چون چون باعث افزایش دارایی او می‌شود و خلاف مصلحت نیست پس او مستقلاً هم می‌تواند استیفاء حق نمایندونیا به کسب اجازه از سرپرست ندارد.

نتیجه: اینکه حجر محجور با توجه به قانون مدنی نسبی است یعنی نسبت به معالاتی که باعث خروج مال از ملک او می‌شود تصرفاتش منوط به اذن ولی او می‌باشد اما نسبت به اموری که به نفع اوست احتیاج به اجازه سرپرست ندارد.

نقش حکم دادگاه در حجر محجور

عدم رشد محجور ممکن است به ایام صغر او متصل باشد یا فرد بعد از رسیدن به سن بلوغ و رشد، این صفت را از دست بدهد و محجور گردد. این

خردمندان رفتار می‌کند و در امور مالی نیز معنی معامله و آثار آن را می‌فهمد، پس حجرا او را نمی‌توان کامل پنداشت.

حجر سفیه محدود به امور مالی است و در امور غیر مالی طلاق سفیه می‌تواند اعمال حقوقی انجام دهد، در صورتی که صغیر ممیز اصولاً هم در امور مالی و هم در امور غیر مالی محجور است و نمی‌تواند با اراده مستقیم خویش عمل حقوقی انجام بدهد، مگر در پاره ای موارد که استثنائاً قانونگذار به او اجازه داده است.

از آنچه گفته شد، نتایج مهمی در تعیین وضع حقوقی سفیه گرفته می‌شود و موقعیت او را نزدیک به صغیر ممیز می‌کند.

۱- سفیه نمی‌تواند بدون اذن ولی یا قیم در اموال و حقوق مالی تصرف کند، ولی تجاوز از این حکم معامله را باطل نمی‌کند. معامله خود سرانه سفیه غیر نافذ و موقوف به اجازه سرپرست قانونی او است. (بند ۱ ماده ۱۲۱۴ ق.م) اجازه تصرف در اموال ممکن است پیش از انجام معامله و به صورت اذن به او داده شود: مانند اینکه سرپرست سفیه به او اختیار دهد که خانه اش را به بهای معین بفروشد یا مغازه ای را اداره کند یا برای همسر برگزیده خود مهر متناسب معین سازد.

ولی این اذن نباید چندان وسیع باشد که وضع حقوقی او را دگرگون سازد و حجر را از بین ببرد. اراده قیم یا ولی در حدود اختیاراتی که قانونگذار به او تفویض کرده است و در چهار چوب نمایندگی از سوی محجور موثر است و فراتر از آن نمی‌رود.

همان گونه که قیم نمی‌تواند اموال سفیه را ببخشد یا صلح کند یا مال غیر منقول او را بدون اجازه دادستان بفروشد یا رهن گذارد. (مواد ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ ق.م) حق تنفیذ این اعمال را نیز بطور مطلق (هبه) یا بدون تصویب دادستان ندارد. (مهرپرور ۱۳۹۰، ۷۴).

تفکیک در ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی صورت گرفته که آثاری بر آن مترتب است. در مورد غیررشیدی که عدم رشد او متصل به زمان صغر باشد، به حکم حجر دادگاه نیازی نیست، زیرا رشد امری حادث است که به اثبات و احراز نیاز دارد و در صورت عدم احراز رشد، حالت سفیه و حجر استصحاب می‌شود. اما در مورد محجوری که بعد از احراز بلوغ و رشد به سفیه مبتلا شده و عدم رشد او به زمان کودکی متصل نیست، این بحث مطرح است که آیا حجر او به حکم دادگاه نیاز دارد یا خیر؟

در حقوق امروز، هیچ فرد کبیر و رشیدی را بدون حکم دادگاه نمی‌توان محجور دانست، اما در مورد تأسیسی یا اعلامی بودن این حکم، ماده ۷۰ قانون امور حسبی مقرر می‌دارد: «اثر حجر از تاریخ قطعیت حکم مترتب می‌شود، اما اگر ثابت شود که علت حجر قبل از تاریخ حجر وجود داشته، اثر حجر از تاریخ وجود علت حجر، مترتب می‌شود.» ماده ۷۱ قانون یاد شده نیز اذعان می‌دارد: «در مواردی که علت حجر بعد از رشد حادث شده باشد، دادگاه باید ابتدای تاریخ حجر را که بر او معلوم شده است در حکم خود قید نماید.» از این دو ماده بر می‌آید که حکم دادگاه برای احراز حجر محجوری که عدم رشدش متصل به زمان صغر نباشد لازم است، اما این حکم جنبه اعلامی دارد، نه تأسیسی؛ یعنی دادگاه احراز می‌کند که شخص در زمان معینی در گذشته، رشد خود را از دست داده و محجور شده است. (مراتی ۱۳۹۵، ۵۲).

اعمال حقوقی محجور

همان گونه که گفته شد سفاهت چهره ای از کم عقلی است که در اداره اموال بروز می‌کند ولی، این نقض روانی به درجه ای نیست که توانایی تصمیم گرفتن را از شخص بگیرد. سفیه نیاز به حمایت دارد، زیرا بیم آن می‌رود که مصلحت را نشناسد، لیکن می‌تواند قصد کند و اراده داشته باشد وانگهی، سفیه در روابط عاطفی و غیر مالی خود با دیگران به شیوه

سفیه نیز صغیر ممیز به سه گروه تقسیم می‌شود: اعمال صرفاً مضر اعمال صرفاً نافع و اعمالی که احتمال نفع و ضرر دارد. حکم عدم نفوذ مخصوص اعمال گروه سوم است. که اکثر معاملات مبتلاء به را تشکیل می‌دهد. البته تنفیذ ولی یا قیم در این موارد باید با رعایت مصلحت سفیه باشد.

با توجه به ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی، حجر محجور مانند حجر صغیر غیر ممیز و مجنون، کامل نیست. حجر محجور مخصوص امور مالی اوست، اما با این حال، محجور در استیفای حقوق مالی خود، به طور مطلق محجور اعلام نشده است، بلکه معاملات مالی او منوط به اجازه ولی (اگر سفیه متصل به صغر باشد) و یا قیم (اگر سفیه بعد از بلوغ حادث شده باشد) خواهد بود. چنانچه معاملات او را سرپرست اجازه نماید، نافذ و در صورت رد او، باطل خواهد بود. در نتیجه محجور دارای قصد انشاء معامله است و اهلیت انعقاد معامله را دارد؛ ولی قانونگذار برای رعایت غبطه و حمایت از منافع او و جلوگیری از سوء استفاده از وضعیت او، معاملاتش را غیرنافذ دانسته است، اعم از این که اجازه قبل یا بعد از معامله کسب شود (صفایی ۱۳۹۱، ۴۶).

نکته قابل توجه دیگر این است که حجر محجور در اعمال حقوقی مالی، در موردی است که بخواهد مالی را از دارایی خود خارج کند؛ اما در مواردی که خواهان به دست آوردن مالی به صورت بلاعوض یا مجانی و افزودن به دارایی خود باشد، می‌تواند مستقلاً تصمیم بگیرد و حق خود را استیفاء نماید و نیازی به کسب اجازه از سرپرست ندارد. لذا می‌توان گفت حجر محجور یک حجر نسبی است نه مطلق. بنابراین غیرنافذ بودن اعمال محجور مربوط به معاملاتی است که احتمال نفع و ضرر در آن وجود دارد. اما اعمال صرفاً نافع محجور، حتی بدون اجازه سرپرست صحیح می‌باشد و اعمال صرفاً مضر او حتی با کسب اجازه از سرپرست باطل و بلااثر خواهد بود.

۲- سفیه می‌تواند عقود رایگانی را که به سود او انشاء شده است بپذیرد (بند ۲ ماده ۱۲۱۴ ق) اعمال صرفاً نافع نیاز به اذن یا اجازه ندارد و بدون آن نیز نافذ معتبرند. زیرا سفیه دارای اراده حقوقی است و می‌تواند این گونه اعمال را انجام دهد. چرا که فرض این است قبول هبه یا صلح رایگان وصیت به سود اوست و حمایت از منافع مالی سفیه ایجاب نمیکند که مانعی در راه این تملک مجانی بوجود آید. منتها باید افزود که امکان قبول این گونه قراردادهای رایگان عقد را بصورت معوض را نمی‌آورد و وصف مجانی بودن را از آن نمی‌گیرد ولی از نظر حمایت از محجور، عقد مجانی با شرط عوض در حکم سایر قراردادهای معوض است و بایستی با اجازه ولی یا قیم پذیرفته شود. (مهرپرور ۱۳۹۰، ۷۴).

۳- سفیه می‌تواند برای اموری که اهلیت دارد به دیگران وکالت دهد یا وکالت آنان را بپذیرد (ماده ۶۶۲ ق. م) در فقه امامیه نظر مشهور این است که سفیه می‌تواند وکالت دیگران را برای هر تصرفی قبول کند.

۴- اعمال حقوقی سفیه، تا جایی که مربوط به امور مالی نباشد ناقد است برای مثال می‌تواند بدون اجازه ولی خود نکاح کند یا همسرش را طلاق بدهد یا به نسبت طفلی که از آن خود می‌داند اقرار کند (مواد ۱۰۶۴ و ۱۱۳۶ و ۱۱۶۳ ق. م)

باید دانست که نکاح مرد سفیه بودن اجازه ولی به شدت مورد تردید قرار گرفته است، زیرا آثار مالی آن (مانند مهر و نفقه) که در دارایی سفیه اثر می‌کند. با وجود این به نظر می‌رسد که بایستی عقد نکاح و توافق درباره مهر تفاوت گذارد. آنچه نیاز به تایید ولی با قیم دارد تراضی درباره میزان مهر است، ولی انتخاب همسر در اختیار سفیه است (م ۱۰۶۴ ق. م).

در فقه نیز اصولاً اعمال حقوقی مالی سفیه غیر نافذ است و با اذن یا اجازه اولیای قانونی نافذ می‌شود، لیکن باید به این نکته مهم توجه کرد که اعمال حقوقی

اما اعمال حقوقی محجور، تا جایی که مربوط به امور مالی نباشد، نافذ است. مثلاً می‌تواند بدون اجازه ولی، نکاح کند یا همسر خود را طلاق دهد (صفایی ۱۳۹۰، ۵۴).

احکام معاملات محجور در حقوق ایران و مصادیق آن

معاملات محجور بدون اذن ولی غیرنافذ است و صحت آن منوط به اذن ولی اوست. برای تأیید این مطلب کلام علماء را می‌آورم:

۱- دیدگاه امامیه: علمای امامیه نظرش براین است که که تصرفات و معاملات محجور منوط به اذن ولی اوست چنانچه صاحب جواهر در بحث شرایط متعاقدان (در کتاب اجاره) می‌فرماید: «من شرائط الإجارة [أن يكون المتعاقدان] مالکین [کاملین] بالبلوغ و العقل و الاختیار [جائزى التصرف] لعدم الفلوس و السفه و نحوهما من أسباب الحجر... و المراد من شرطیه ما ذکر شرط صحه العقد بالنسبه إلی بعض، فیفسد العقد بفقده، و شرط نفوذ العقد بالنسبه إلی آخر، فلا یفسد العقد حیثئذ بفقده آنما، بل تبقي قابله للتأثیر إلی أن حصوله، كما فی عقد المکره و الفضولی و السفیه و المفلس و نحوهم، كما أنه كذلك فی البیع الذی لم نعر علی ما یصلح للفرق بینه و بین الإجارة فی ذلك کله» [شاهرودی، ۱۳۸۹: ۸۷].

ایشان می‌فرماید: از شرایط اجاره این است که متعاقدين مالک، بالغ، عاقل، مختار و جایز التصرف باشد یعنی ملس، محجور و مانند این‌ها نباشد بعد می‌نویسد مراد از این شرایط برخی شرط صحت است که اگر نباشد عقد باطل است و برخی دیگر شرط نفوذ است که در نتیجه بانبود این نوع دوم عقد صحیح است اما نافذ نیست یعنی قابلیت و شایستگی تأثیر را دارد اگر آن شرطش حاصل شود مانند عقد مکره و فضولی که فاقد رضایت است و عقد محجور که حق تصرف ندارد چنانچه در بیع هم همینطور است و فرقی بین بیع و اجاره از لحاظ شرایط وجد ندارد. امام خمینی هم در تحریر الوسيله

می‌نویسد: «و هو محجور علیه شرعاً لا ینفذ تصرفاته فی ماله بیع و صلح و إجاره و هبه و إيداع و عاریه و غیرها من غیر توقف علی حجر الحاکم إذا کان سفیه متصلاً بزمان صغره. ترجمه: سفیه، شرعاً ممنوع التصرف است و تصرفات او در مالش به بیع و صلح و اجاره و هبه و ودیعه دادن و عاریه و غیر اینها، نافذ نمی‌باشد و محجور بودن او- در صورتی که سفاهت او به زمان صغیری متصل باشد- متوقف بر منع کردن حاکم شرع نیست. بعد ایشان در مساله دوم بیان میدارد که محجور حتی در ذمه اش هم نسبت به امور مالی محجور است و حق ندارد تعهد مالی بکند «كما أن السفیه محجور علیه فی أمواله كذلك فی ذمته بأن یتعهد مالا أو عملاً» فلا یصح اقتراضه و ضمانه، و لا بیعه و شراؤه بالذمه و لا إجاره نفسه، و لا جعل نفسه عاملاً للمضاربه و نحوها وهم چنین می‌فرمایند منظور از عدم نفوذ تصرفات او عدم استقلال اوست اما اگر باذن و اجازة ولی باشد تصرفاتش صحیح است «مسألة ۳ معنی عدم نفوذ تصرفات السفیه عدم استقلاله، فلو کان بإذن الولی أو إجازته صح و نفذ» (امام خمینی بی تا، ۱۸).

در جامع المقاصد آمده است: «و یمنع من التصرفات المالیة و إن ناسبت أفعال العقلاء کالبیع و الشراء بالعین، أو الذمه، و الوقف و الهبه، و الإقرار بالدين و العین» [همانطورى که از عبارت محقق هم ظاهر می‌شود این است که محجور نسبت به تصرفات مالی مانند بیع و شراء عین و ذمه و وقف و هبه اقرار به دین و عین ممنوع التصرف است.

اما صاحب جواهر یک قاعده کلی را نسبت به تصرفات محجور بیان داشته و ادعای عدم خلام هم نموده است بدینصورت: «والظابط المنع من التصرفات المالیة بلا خلاف اجده فیه، بل یمکن تحصیل الاجماع علیه» [صاحب جواهر ۱۴۱۱، ۶۸]. ضابطه کلی درباره محجور این است که محجور را از تمامی تصرفات مالی

نسبت به اموری که به نفع اوست احتیاج به اجازه سرپرست ندارد.

بحث و نتیجه گیری

در یک نتیجه گیری باید گفت که نهاد قیمومیت از جمله نهادهایی است که به منظور حمایت از محجورین و اداره امور مالی آنها تاسیس گردیده است، زیرا محجورین به دلیل آنکه اهلیت لازم را برای اداره امور خود را ندارند، ممنوع التصرف می‌باشند به همین دلیل در حقوق مدنی ایران، نهادهایی برای حمایت از آنها و جلوگیری از نقصان اقتصاد جامعه تاسیس شده است. مساله محجورین و حمایت از آن از آغاز اسلام مورد توجه فقه اسلامی بوده و قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز نشأت گرفته از فقه اسلامی است و مساله حمایت از محجورین را مورد عنایت و توجه کامل قرار داده است. در برخی نظام های حقوقی مانند کامن لا، مسوولیت محجورین و سرپرستان ایشان تابع مقررات عام مسوولیت مدنی است و قواعد خاصی در این زمینه وجود ندارد، اما در حقوق ایران گرچه مسوولیت محجورین صراحتاً در قانون مدنی (ماده ۱۲۱۶) به رسمیت شناخته شده است اما با تصویب قانون مسوولیت مدنی پس از آن، با طرح موضوع مسوولیت سرپرست محجورین، تعارضاتی حادث شده که از دید حقوقدانان نیز پوشیده نمانده است.

قانون مدنی ایران محجورین را به سه دسته طبقه‌بندی کرده است:

صغار (جمع صغیر)، در اصطلاح فقه و حقوق اسلامی به کسی اطلاق می‌گردد که به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد. این سن بلوغ برای پسران ۱۵ سال و برای دختران ۹ سال تمام می‌باشد. اما در قانون مدنی به اشخاص زیر ۱۸ سال صغیر می‌گویند.

اشخاص غیر رشید، مطابق قانون غیر رشید یا سفیه کسی است که تصرف او در اموال و حقوق

ممنوع اعلام کنیم و کسی را با این نظریه مخالف نیافتیم بلکه ممکن است این مساله اجماعی باشد.

قاعده کلی عدم نفوذ قراردادهای محجور در امور مالی خود و نفوذ آن در امور غیرمالی است.

مطابق ماده ۱۲۱۴ ق.م.کاعلام میدارد: «معاملات و تصرفات غیررشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعداً انجام عمل، معذالک تملکات بلا عوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم که باشد نافذ است» محجور را نیز مانند معاملات صغیر ممیز باید به دو گونه تفکیک کرد.

معاملاتی که سبب تصرف در اموال و حقوق مالی محجور است و معاملاتی که تملک بلاعوض محجور را همراه دارد، معاملات گونه‌ی نخست غیرنافذ است که با تنفیذ سرپرست او یا خود او پس از رفع حجر معتبر و نافذ می‌شود و معاملات گونه‌ی دوم نیز مستقلاً و بدون نیاز به تنفیذ بعدی نافذ است. (شهیدی ۱۳۷۷، ۷۷).

برای روشن شدن وضع محجور و مشخصات حجر او توجه؛ به چند نکته مهم و ضروری است یک - محجور نمی‌تواند که بدون اذن، ولی یا قیم در اموال و حقوق مالی خود تصرف کند. ولی تخلف از این قید موجب بطلان معامله نیست و نماینده‌ی قانونی او اختیار دارد که اعمال سابق را تنفیذ کند. دو- حجر محجور در اعمال حقوقی او در مواردی است که محجور بخواهد مالی را از ملک خود خارج کند ام اگر بخواهد مالی را مجاناً بدست بیاترد چون چون باعث افزایش دارایی او می‌شود و خلاف مصلحت نیست پس او مستقلاً هم می‌تواند استیفاء حق نمایند و نیاز به کسب اجازه از سرپرست ندارد. نتیجه اینکه حجر محجور با توجه به قانون مدنی نسبی است یعنی نسبت به معالاتی که باعث خروج مال از ملک او می‌شود تصرفاتش منوط به اذن ولی او می‌باشد اما

مالی خودش عقلایی نباشد مثلاً اسرافکار یا قمارباز باشد.

مجانین (جمع مجنون) مجنون کسی است که قوه عقل و درک نداشته و به اختلال قوای دماغی مبتلا بوده و مختل المشاعر است.

محجورین در نظام حقوقی ایران از طرق مختلف مورد حمایت قانونگذار قرار گرفته اند. بخشی از این حمایت ها به صورت بطلان یا عدم نفوذ اعمال حقوقی محجور است. علاوه بر این، مصلحت محجورین ایجاب می کند که اشخاصی موظف به اداره امور آنان و مامور به انجام دادن اعمال حقوقی به نمایندگی از آنان باشند. بدین منظور، قانونگذار نهادهایی شامل ولایت قهری، وصایت و قیمومت را برای حمایت از محجورین پیش بینی کرده است.

چنان که تاکنون اشاره شد، صغر و سفاهت از مهم ترین اسباب حجر به شمار می آیند که در متون متفاوت فقهی و حقوقی بسیاری به آنها پرداخته شده است. اختلاف نظرهای بسیاری در این زمینه نه تنها در میان شیعه و سنی بلکه در میان فرقه های مختلف اهل سنت نیز وجود دارد تا جایی که گاهی اوقات این نظرها در مقابل هم قرار می گیرند. برای نمونه در سن بلوغ دختر، بیشتر فقهای امامیه ۹ سال را قبول دارند و حنفیان این سن را تا ۱۸ سالگی بالا برده اند و یا در مسأله تصرفات صغیر ممیز گاهی او را از تمام تصرفات به جز امور رایگان منع می کنند و گاهی اوقات تصرفات او را وابسته به اذن ولی می دانند، در مورد غیررشدید نیز گاهی همه ی امور مالی او را منع کرده و گاهی وابسته به اذن ولی می دانند.

قانون مدنی ایران در اکثر موارد از فقه امامیه پیروی کرده است (هر چند در بین خود امامیه نیز تفاوت عقاید بسیاری به چشم می خورد). در نظرهای فقهای شیعه نیز ابهاماتی وجود دارد؛ مانند: مسأله ی بلوغ دختر، مجاز بودن صغیر ممیز و غیررشدید در اعمال

تصرفات در برخی از عقاید و ممنوعیت آنها در پاره ای دیگر عقاید و....

بنا به عقیده ی بیشتر فقها، برای خروج فرد از محجوریت دو عامل بلوغ و رشد ضروری می باشد، هر کدام از این عوامل به تنهایی شرط لازم در پایان محجوریت قلمداد می شوند اما شرط کافی به شمار نمی آید. با پایان یافتن محجوریت فرد محجور و یا با عزل قیم با تحقق موارد ذکر شده در ماده ی ۱۲۴۸ قانون مدنی، قیمومت نیز پایان می یابد.

در حال حاضر با توجه به تغییرات چشم گیر جوامع و کاهش یافتن سطح انتظارهای خانواده و جامعه از بچه ها و به ویژه حضور طولانی مدت فرزندان در خانواده شایسته است که در مورد سن بلوغ دختران تغییر عقیده داد. در مورد صغیر باید گفت: از آنجا که برخی از بچه ها تا قبل از سن بلوغ، توانایی کافی برای اداره امور مربوط به خود را می یابند؛ بنابراین گمان می رود پذیرش اعمال صغیر یا اجازه ی ولی، صحیح باشد همان گونه که تصرفات غیررشدید را در محدوده ی امور مالی به اذن ولی می دانند.

پیشنهادات

پیشنهاد می شود با توجه به اسناد بین المللی و الگوبرداری از کشورهای پیشرفته، ضعف های حقوقی مربوط به نقش قیم در اداره اموال محجورین مرتفع گردد. همچنین پیشنهاد می شود رویکرد فقها در قوانین ایران پرننگتر شود.

منابع و ماخذ

قرآن کریم

ابن ادریس حلی، ابو جعفر محمد بن منصور، السرائر، بی جا، موسسه ی انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ق.
ابن رشد، محمد بن احمد، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، بی جا، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
ابن منظور افریقی مصری، محمد بن مکرّم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۳۶۳ق.

- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶ش.
- اوصیاء، پرویز، (۱۳۸۱)، تدلیس و مطالعه تطبیقی آن در حقوق فرانسه، انگلیس، اسلام و ایران، انتشارات دانشگاه تهران (منتشر شده توسط تحولات حقوق خصوصی)، چاپ چهارم.
- انصاری، مسعود، طاهری، محمد علی، دانشنامه‌ی حقوق خصوصی، تهران، محراب فکر، ۱۳۸۲ش.
- بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة، قم، جماعه المدرسین، بی تا.
- باریکلو، علی‌رضا؛ اشخاص و حمایت‌های حقوقی آنان، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۷، چاپ اول، ص ۱۸
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۶۳)، حقوق تعهدات، جلد ۱، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۹۲)، تأثیر اراده در حقوق مدنی، گنج دانش، تهران.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸ش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸، چاپ دهم، ص ۳۷۸
- حسینی سیستانی، سید علی، مسائل المنتخبه، قم، المهر، ۱۴۱۳ق.
- خمینی، حسن و داوودی، رشید، (۱۳۹۱)، بررسی حقیقت شرعیه با رویکردی بر نظر امام خمینی (ره)، پژوهشنامه متین، (۵۷)، ۶۰-۱۹، تهران.
- خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۱)، البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
- خمینی، سید مصطفی، (۱۴۱۸)، تحریرات فی الاصول، جلد ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، قم.
- زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، بیروت، دار الصادر، بی تا.
- زحیلی، وهبه، الفقه السلامی وادلته، دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۸ق.
- ساکت، محمدحسین، شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی، مشهد، نشر ساکت، ۱۳۷۰ش.
- شافعی (امام)، کتاب الام، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
- صفایی، سید حسین قاسم زاده، سیدمرتضی، حقوق مدنی (اشخاص و محجورین)، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
- صفائی، سیدحسین و قاسم زاده، سیدمرتضی؛ حقوق مدنی اشخاص و محجورین، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۲، چاپ هشتم، ص ۳
- فاطمی، سید محمد مهدی، حجر در حقوق مدنی ایران، قم، چاپخانه‌ی حکمت، بی تا.
- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها)، تهران، نشر انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۶س.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷)، ایقاع، نشر دادگستر، تهران.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۸)، دوره مقدماتی حقوق مدنی (درسهایی از عقود معین)، جلد ۱، گنج دانش، تهران.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۹)، قواعد عمومی قراردادها، جلد دوم، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، تهران.
- ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- مدنی، سیدجلال الدین؛ حقوق مدنی، بررسی مشخصات اشخاص و محجورین، تهران، انتشارات پایدار، ۱۳۸۵، چاپ اول، جلد ۷، ص ۶۸.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تهران، نشر استقلال، ۱۴۱۲ق.
- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، تهران، مکتبه الاعتماد، ۱۴۰۳ق.

یادداشت‌ها

^۱ «إن الله يأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی اهلها»
^۲ «هل فی ذلک قسم لذلّی حجر» (فجر/۶)
^۳ «المحجور علیه شرعا هو الممنوع من التصرف فی ماله» (شرائع الاسلام، ۳۴۲/۲)